

تحلیل داستان‌های قرآنی بر اساس نظریه کنشی گریماس

فاطمه سلطانی^۱

چکیده

تحلیل و بازخوانی روایت‌های قرآنی بر اساس نظریه‌های جدید، می‌تواند در شناخت بیش‌تر و عمیق‌تر این کتاب کریم مؤثر واقع شود. این جستار به روش توصیفی-تحلیلی در پی تحلیل برخی حکایت‌های قرآنی مثل داستان حضرت یوسف(ع)، حضرت ابراهیم(ع)، حضرت یونس(ع) و حضرت ایوب(ع)، بر اساس نظریه‌ی الگوی کنشی گریماس است؛ بر این اساس روایت‌های نامبرده با توجه به موقعیت روایی آن‌ها دسته‌بندی شده، سپس شخصیت‌های هر موقعیت روایی بررسی و تحلیل شده است. شش نقش اصلی یا به تعبیر گریماس «کنش‌گر» در این روایت‌ها، بازبایی شده است که عبارتند از: کنش‌گزار یا فرستنده، کنش‌گراصلی یا فاعل، هدف، کنش‌یار، کنش‌پذیر یا دریافت‌کننده و ضدکنش‌گر. بررسی‌های این تحقیق نشان می‌دهد، ساختار بسیاری از داستان‌های قرآن به روش نظریه الگویی کنشی گریماس قابل نقد و بررسی است و اصول و مبانی کلی الگوی کنشی گریماس درباره حکایت‌های قرآنی کاملاً قابلیت انطباق دارد و نتایج آن با دستاوردهای گریماس در بحث بررسی شخصیت به عنوان یکی از عناصر اصلی داستان قابل تطبیق است

کلیدواژه‌ها: قرآن کریم، داستان‌های قرآنی، روایت، الگوی کنشی گریماس.

مقدمه

قرآن کریم کتاب هدایت است و بخش عمده‌ای از آن به روایت سرگذشت واقعی ملت‌ها، اقوام و اشخاص اختصاص دارد. هدف از ذکر این روایت‌ها هدایت‌گری، عبرت‌دهی و ارائه راهکارهای تربیتی است. ابزاری که قرآن برای بیان آموزه‌های دینی خود و القای پیام‌های خود برگزیده است، شیوه هنری داستان‌گویی است. این داستان‌های مختلف حدود یک ششم از حجم قرآن را به خود اختصاص داده‌اند و همچون داستان‌های غیرقرآنی از ساختار روایی منسجمی برخوردارند و از جنبه‌ها و عناصر روایت‌گری از جمله گفتگو، شخصیت، فضاسازی، لحن، کشمکش، گره‌افکنی، بحران، زمان، مکان و زاویه دید بهره‌مندند. براین اساس داستان‌های قرآنی، چه آن دسته از قصه‌هایی که به صورت یکجا در سوره‌ها ذکر شده‌اند و چه قصه‌هایی که در سوره‌های مختلف پراکنده‌اند، جزء متون روایی قرار می‌گیرند و این امر به کرات توسط محققین اثبات شده است که نیازی به بیان مکرر آن نیست. به عنوان نمونه، یکی از محققین می‌گوید: «به‌طو کلی می‌توان اکثر داستان‌های قرآنی را نوعی داستان کوتاه قلمداد نمود. (مانند داستان‌های حضرت زکریا، ایوب، هود، صالح، اسماعیل، یونس و ...) و در مواردی داستان بلند یا همان رمان (مانند داستان‌های حضرت ابراهیم، موسی، یوسف و سلیمان ...)» (حبیبی، ۱۳۹۱: ۳۸) برای توضیح بیشتر باید گفت؛ از سویی اگر تنها به شاخصه تعریف روایت که به وسیله پراپ و مایکل تولان ارائه شده است (ر.ک: همان: ۶) تکیه شود، بدون هیچ شبهه‌ای باید بپذیریم که داستان‌ها و حکایت‌های قرآنی یقیناً در جرگه متون روایی قرار می‌گیرند. از سوی دیگر به تأکید گریماس، نظریه الگوی کنشی او الگویی زیربنایی و جهان شمول است که می‌تواند با همه روایت‌ها منطبق باشد؛ بنابراین داستان‌های قرآنی نیز از این نظر مستثنی نخواهد بود.

شایان ذکر است که داستان در قرآن کار هنری مستقل و جدای از سایر موضوعات اصلی آن نیست؛ بلکه وسیله‌ای هدفمند برای تأثیرگذاری درونی و برای به تحقق رساندن اهداف هدایتی و تربیتی آن است؛ یعنی عناصر گوناگون داستانی براساس تعبیر قرآن وسیله‌ای هستند برای عبرت‌دهی، چنان که در قرآن به این امر اذعان شده است: «لَقَدْ كَانَ قِصَصَهُمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ...» (یوسف/۱۱۱)، نازعات/۲۶، شعرا/۹۸، ۶، ۶۸، تبیین پایه‌های دعوت پیامبر «وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نَنْبِتُ بِهٖ فُوَادِكُمْ» (هود/۱۲۰)، هدایت‌گری «و لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ ...» (کهف/۵۴) بیان اصول شریعتی، تصدیق پیامبران گذشته و بیان احکام الهی. (آل عمران/۹۳، قمر/۵-۴) اما این امر

هیچ‌گاه مانع از آن نمی‌شود که ویژگی‌های هنری و داستان‌پردازی در آن ظاهر نشود؛ چراکه هدف‌های روایت‌گری قرآن، هم دینی است و هم بازتاب جلوه‌های هنری و زیبایی آن و روش بیان هنری، وسیله‌ای است هدفمند برای تأثیرگذاری درونی و این سخنی است که صاحب‌نظران زیادی روی آن صحنه گذاشته‌اند؛ در قرآن هم هدف دینی مدنظر است و هم طریق هنری در بیان آن هدف. قرآن، زیبایی هنری را وسیله‌ای برای تأثیرگذاری درونی قرار می‌دهد و بدین طریق احساس دینی با زبان شیوا و تأثیرگذار هنری به دیگران عرضه می‌شود و این زیبایی هنری زمینه را برای پذیرش داده‌های دینی هموارتر می‌کند و این چیزی جز تأثیر هنر در راستای خدمت به عقیده و ادای رسالت زیبا شناسانه آن نیست. (ر.ک: قطب، بی تا: ۱۱۷؛ شیخ امین، ۱۹۹۴ م: ۲۲۷، خلف الله، ۱۹۹۹ م: ۱۵۴-۱۷۲)

پیشینه

در زمینه سابقه تحقیق باید گفت؛ مقاله‌های زیادی حکایت‌های مختلف نظم و نثر متون ادب فارسی را بر اساس الگوی کنشی گریماس نقد و بررسی کرده اند. مانند مقاله «الگوی کنش‌گر در برخی روایت‌های کلامی مثنوی معنوی بر اساس نظریه الگوی کنش‌گر آلزیرداس گریماس» (مشیدی: ۱۳۹۰) که در این تحقیق برخی از روایت‌های دفتر اول و دوم مثنوی که از درون مایه کلامی برخوردار بودند، بر اساس نظریه الگوی کنش‌گر گریماس بررسی شد، یا مقاله «بررسی سازوکار شخصیت‌ها در خسرو و شیرین نظامی» (فاطمی: ۱۳۸۸) که بر اساس همین الگو روابط شخصیت‌ها را در خسرو و شیرین نظامی تحلیل کردند. طبق جستجوی نگارنده مقاله‌ای با عنوان «تحلیل ساختار روایی داستان حضرت سلیمان(ع) و ملکه سبا بر پایه الگوی روایی گریماس» (صدقی، ۱۳۸۹) صورت گرفته است که در آن، داستان سلیمان(ع)، براساس الگوی کنش، زنجیره‌ها و گزاره‌های روایی تحلیل شده است.

هدف و روش تحقیق

نظر به این که حکایت‌های قرآنی به عنوان یک «روایت» با الگوی جهان شمول کنش‌گر گریماس منطبق است، در این پژوهش، داستان‌های قرآنی به روش تحلیلی - توصیفی، مورد نقد و بررسی قرار گرفته است تا طریقه الگو بندی شخصیت‌های داستانی بر اساس الگوی کنشی گریماس مشخص شود و با بهره‌گیری از همین نظریه در بررسی شخصیت، شخصیت به عنوان یکی از عناصر و پدیده اصلی داستان، در حکایت‌های قرآنی نقد و بررسی شود. تعیین ساختار داستان‌های قرآنی از اهداف

پژوهش حاضر است. از اهداف دیگر پژوهش آن است تا مشخص شود قرآن کریم در بیان داستان‌های خود تا چه اندازه از شیوه‌های هنری و ادبی بهره جسته است و آن را در خدمت اهداف تربیتی و هدایتی قرار داده است و دیگر آن که طرحی کلی از داستان‌های قرآن بر اساس نظریه‌های جدید ارائه شود. بدین منظور داستان حضرت یوسف (ع)، ابراهیم (ع)، یونس (ع) و داستان ایوب (ع) از قرآن انتخاب شده است؛ داستان حضرت یوسف به این دلیل که در قرآن به صورت مفصل و یکجا آمده است، بیش از هر داستان قرآنی دیگر قابلیت آن را دارد که جلوه‌های هنری و ادبی آن آشکار شود و سه روایت دیگر نیز هرچند در قرآن به صورت یکجا نیامده اند ولی بر اساس تفسیرها و روایات، آغاز و انجام آن‌ها به طور جامع ذکر شده است و قابلیت تحقیق را دارند. در ادامه برای تفهیم بیشتر، نوع شخصیت‌های این روایت‌ها و نام هریک براساس الگوی کنش‌گر گریماس در قالب جدولی نشان داده شده است.

برای پرداختن به تحلیل ساختاری شخصیت‌های داستان‌های قرآن بر اساس نظریه کنشی گریماس، ابتدا به معرفی نظریه گریماس پرداخته می‌شود.

تشریح نظریه الگوی کنشی گریماس

ساختارگرایی، یکی از شیوه‌های نقد داستان است که نخستین بار توسط ولادیمیر پراپ با مطالعه و بررسی ساختار کتاب «قصه پریان روسی» مطرح شد. روایت‌شناسی نیز به عنوان یکی از علوم ادبی جدید، رهاورد انقلاب و تحولی است که ساختارگرایی در بررسی داستان به وجود آورد. نخستین بار تودوروف در کتاب «دستور زبان دکامرون» واژه روایت‌شناسی^۱ را به عنوان «علم مطالعه قصه» به کار برد. (تودوروف، ۱۹۶۹: ۱۰) تعاریف متعددی از «روایت» ارائه شده است از جمله پراپ: روایت را متنی می‌داند که تغییر وضعیت از حالتی متعادل به غیرمتعادل و دوباره بازگشت به حالت متعادل را بیان می‌کند. (پراپ، ۱۳۶۸: ۵۳) به نظر مایکل تولان، روایت توالی ملموس از حوادثی است که به صورت غیرتصادفی در کنار هم آمده‌اند. (تولان، ۲۰۰۱: ۷۰)

محققان روایت‌شناسی ساختارگرا همچون؛ ولادیمیر پراپ و آلژیر داس گریماس بر ساختار روایت‌ها تأکید کردند و کوشیدند عناصر سازنده روایت‌ها مثل طرح، شخصیت، زاویه دید، راوی، زمان و مکان

را توصیف و تحلیل کنند. گریماس معتقد است «می‌توان از عناصر روساختی عینی به ساختارهایی دست یافت که در عمق متن واقع شده‌اند و دارای معنااند.» (خادمی، ۱۳۹۰: ۹۸) بر این اساس از مباحث مهم محققان روایت‌شناسی ساختارگرا، یافتن دستور زبان داستان است؛ یعنی قانون‌مندی‌ها و قواعدی که بر قصه‌ها و داستان‌ها حاکم است. از نظر آن‌ها هر شخصیتی در داستان نقشی بر عهده دارد که باید آن را انجام دهد؛ به‌همین جهت از نظر معتقدان به نظریه کنشی در داستان، شخصیت، کنش‌گر نامیده می‌شود و همه هستی شخصیت در نقش و کنشی خلاصه می‌شود که در داستان بر عهده دارد. (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۴۵) براین اساس پس از رواج نظریات ساختارگرایانه، طرز تلقی نسبت به شخصیت عوض شد؛ از این پس شخصیت داستانی برخلاف نظر واقع‌گرایان، عنصری جدا از متن و مقلدان انسان‌های واقعی محسوب نمی‌شوند؛ بلکه به منزله جزئی از ساختار کلی روایت و برخاسته از آن به شمار می‌روند و به اصطلاح وانزهایمر^۱ زمینه‌مند می‌شود. (ریمون کنان، ۱۳۸۷: ۴۷)؛ یعنی شخصیت‌های داستانی نه به عنوان خالق کنش‌های روایت؛ بلکه به عنوان مجری کنش‌های از پیش تعیین شده هستند. در ذیل به طور مختصر به نظریه کنشی روایت پراپ، کوکه و گریماس اشاره می‌شود.

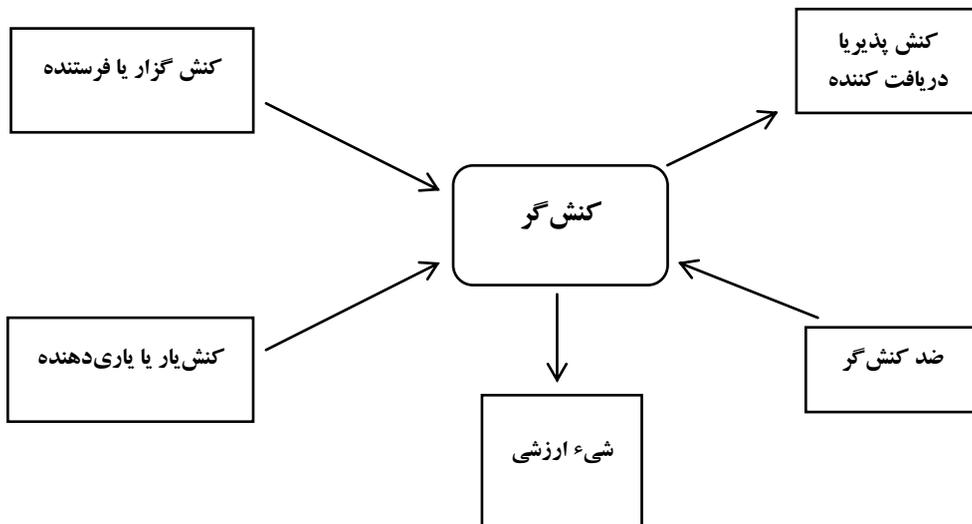
بنابر نظر پراپ در قصه، هفت نقش وجود دارد که به ترتیب عبارتند از: شریر، بخشنده، یاریگر، شاهزاده خانم (شخص مورد جستجو)، گسیل دارنده، قهرمان و قهرمان دروغین. پراپ دسته بندی هفت‌گانه‌اش از شخصیت‌های داستان‌های فلکوری را خاص این حکایت‌ها می‌دید و بر یک نوع ادبی واحد تأکید می‌کرد. اما ژان کلود کوکه، کنش‌گرها را در سه دسته کلی طبقه‌بندی کرده است؛ نخست، کنش‌گر که شامل سوژه و ناسوژه است. سوژه کنش‌گری است که تمام کارهایش را از روی عقل و با فکر انجام می‌دهد و ناسوژه کنش‌گری است که اعمالش را بدون فکر انجام می‌دهد. دوم، کنش‌گر که شامل هر نوع شیء می‌شود، چه اشیاء عادی و چه اشیاء جادویی مانند چوب جادوگرها و بسیاری از اشیاء جادویی که در قصه‌های عامیانه فراوان است. حیوانات هم در قصه‌هایی که دارای نقش اصلی نیستند در این گروه قرار می‌گیرند. سوم، کنش‌گرها که نیرویی فراتر از نیروی انسانی است همانند نیروی خدا یا فرشته و تمام پدیده‌های ناشناخته که به شکلی انسان را تحت تأثیر یا وحشت قرار می‌دهند. از نظر کوکه، در داستان‌ها تنها دو نوع رابطه وجود دارد، یا مجموعه نخست کنش‌گر و دوم کنش‌گر است یا علاوه بر آن‌ها سوم کنش‌گر را نیز در برمی‌گیرد. (فاطمی، ۱۳۸۸: ۵۷)

بعد از پراپ، آلژیرداس ژولین گریماس^۱ (۱۹۱۷-۱۹۹۲) پایه‌گذار مکتب نشانه‌شناسی پاریس، از موفق‌ترین نظریه پردازانی است که به الگوبندی شخصیت پرداخت. او بر ساختار روایت‌ها تکیه کرد و کوشید عناصر سازنده روایت‌ها را توصیف کند و براساس زبان‌شناسی سوسور و یاکوبسن، اذعان کرد که دلالت، با تقابل‌های دوتایی شروع می‌شود و به واسطه تقابل‌های میان دو واحد معنایی، معنا به وجود می‌آید. او پس از آن‌که تقابل‌ها را مبنای نظریه خود قرار داد، «یک سطح تفکر پیش‌زبانی را فرض می‌کند که در آن به این تقابل‌های ابتدایی، شکلی انسان‌گونه داده می‌شود که به واسطه آن، تقابل‌های منطقی با مفهومی ناب به مشارکینی در یک موقعیت جدلی بدل می‌شوند، موقعیتی که وقتی مجال توسعه زمانی پیدا کند، به یک قصه بدل می‌شود. اگر به این مشارکین ویژگی‌های فردیت بخش داده شود، به کنش‌گر یا به عبارت دیگر شخصیت تبدیل می‌شوند.» (اسکولز، ۱۳۷۹: ۱۴۷) براین اساس گریماس همانند دیگر ساختارگرایان، شخصیت را جزئی از متن و تابع کنش‌ها می‌داند. از نظر او «بنیادی‌ترین چارچوبی که ذهن انسان در قالب آن به جهان ساختار می‌بخشد و سپس مفهوم آن را درک می‌کند، تقابل است. ذهن انسان هر چیزی را در برابر نقطه مقابلش قرار می‌دهد تا بتواند مفهوم آن را درک کند؛ بنابراین، تقابل‌ها جنبه بنیادین دارند و به همین سبب، شناخت و درک آن‌ها بسیار اهمیت دارد. از طرفی تقابل‌سازی‌های ذهن انسان به زبان او، تجربه او و سرانجام روایت‌های او راه می‌یابد، بنابراین تقابل‌ها ساختار بنیادین متن را نیز تشکیل می‌دهند و به همین دلیل، برای درک ساختار متن باید ابتدا تقابل‌ها را درک کرد. (تایسن، ۱۳۸۷: ۳۶۴) گریماس روایت را بیش‌تر به قصه و داستان محدود می‌کند. او قصه و داستان را متونی می‌داند که ماهیت مجازی دارند، متونی که کنش‌گر^۲ یا شخصیت داستانی مخصوص به خود دارند. کنش‌گرانی که دست به کنش می‌زنند و بدین‌گونه شخصیت آن‌ها شکل می‌گیرد. گریماس به روش مشابه پراپ کارکرده است. پراپ برای نخستین بار، هفت نقش روایی گسترده را شناسایی کرد. این نقش‌ها را شخصیت‌های عامیانه روسی او ایفا کردند. او معتقد بود که این نقش‌ها نسبت به سی و یک نقش اصلی یا انواع واقعه که او آن‌ها را محور اصلی همه قصه‌ها می‌دانست، تبعی هستند. گریماس برخلاف پراپ، طرحی را پیشنهاد می‌کند که در آن وقایع نسبت به شخصیت تبعی هستند. او پیشنهاد می‌کند که فقط شش نقش یا به تعبیر خود او کنش‌گر، به

1. A.j. Greimas
2. ACTant

منزله مقولات کلی در زیربنای همه روایت‌ها وجود دارند که سه جفت مرتبط به هم را تشکیل می‌دهند. گریماس در کتاب ساختار معنایی (۱۹۶۶) گزارشی ساده از نظریهٔ پراپ به دست می‌دهد. هدف گریماس آن است که با بهره‌گیری از تحلیل معنایی ساخت جمله، به «دستور زبان» جهانی روایت دست یابد. (سلدن و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۴۳) بر اساس الگوی کنش‌گرهای گریماس، عوامل روایت به شش عامل تقلیل می‌یابند و عبارتند از:

- ۱- کنش‌گزار(فرستنده یا تحریک کننده): عامل یا نیرویی است که «کنش‌گر» را به دنبال خواسته یا هدفی می‌فرستد.
- ۲- کنش پذیر(دریافت کننده): کسی است که از کنش «کنش‌گر» سود می‌برد.
- ۳- کنش‌گر فاعل: معمولاً مهم‌ترین شخصیت داستان است که عمل را انجام می‌دهد و به سوی «شیء ارزشی» خود می‌رود.
- ۴- شیء ارزشی: هدفی است که کنش‌گر به سوی آن می‌رود یا عملش را بر روی آن انجام می‌دهد.
- ۵- ضد کنش‌گر: کسی است که جلوی رسیدن «کنش‌گر» را به «شیء ارزشی» می‌گیرد.
- ۶- کنش یار: او «کنش‌گر» را یاری می‌دهد تا به «شیء ارزشی» برسد.



کنش‌گزار عاملی است که کنش‌گر را به دنبال شیء ارزشی یا هدف می‌فرستد تا کنش‌پذیر از آن سود برد. در جریان جست و جو، کنشگران یاری دهنده یا کنش‌یاران او را یاری می‌دهند و ضدکنشگران مانع او می‌شوند. (گریماس، ۱۹۸۳: ۸۶)

تحلیل داستان‌ها بر اساس الگوی کنشی

۱- داستان حضرت یوسف (ع)

تمامی عواملی که در راستای به تحقق رساندن رؤیای شخصیت اصلی داستان یوسف هستند؛ از جمله بحران‌ها و کشمکش‌های فراوان، عناصر مکانی مختلف و زمان طولانی داستان یوسف که از خردسالی تا میانسالی زندگی او را در برمی‌گیرد، وجود شخصیت‌های متعدد تأثیرگذار اصلی و فرعی در عمل داستانی و رویدادهای مربوط به آن‌ها، موقعیت‌های مختلف، پیرنگ و روابط علی و معلولی منسجمی که این داستان دارد، سبب شده است تا داستان یوسف موقعیت‌های داستانی متفاوتی داشته باشد. براین اساس نگارنده، این داستان را براساس کنش شخصیت‌های داستان، در پنج موقعیت بررسی کرده است. که مختصراً به آن‌ها اشاره می‌شود. هرچند می‌توان موقعیت‌های جزئی دیگری نیز برای این داستان در نظر گرفت:!

تحلیل موقعیت اول روایت: داستان یوسف با خواب عجیب و پر معنی او شروع می‌شود. کنش -

گزار: در موقعیت اول داستان یوسف (ع)، کنش‌گزار، ابر یاریگر، فرستنده یا تحریک کننده؛ یعنی نیرویی که کنش‌گر را به دنبال خواسته یا هدفی می‌فرستد، بخشی از شخصیت یوسف؛ یعنی همان ناخودآگاه اوست که به امر خداوند به صورت رؤیا بر او ظاهر شده است. : اذ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (یوسف/۴) کنش‌گر فاعل: حضرت یوسف است که به سمت شیء ارزشی سوق داده می‌شود. هدف: یا همان شیء ارزشی که کنش‌گر به سمت آن می‌رود، آگاه گرداندن یوسف از آینده درخشانی است که در انتظار اوست. یا با توجه به تعبیر پدرش یعقوب، دستیابی به مقام‌های بزرگ معنوی و مادی را به وسیله خواب به یوسف بشارت می‌دهد؛ یعنی همان مقام والای پیامبری و برگزیده شدن او: «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ

حکیم» (یوسف/۶۰) «کنش پذیر: ذی نفع، دریافت کننده یا کسی که از کنش کنش گر سود می‌برد، حضرت یعقوب است. **ضد کنش گر:** رقیب، برادران یوسف‌اند که به دلیل محبت افراطی و بیش از حد پدر به یوسف نگران و خشمگین اند و آتش‌کینه و حسادت در دلشان روشن می‌شود. **کنش یار:** یا همان یاری گر، حضرت یعقوب است که از همان ابتدا که یوسف خواب را برایش تعریف می‌کند با آگاهی از مفهوم و تعبیر خواب، یوسف را راهنمایی می‌کند که خوابش را برای برادران تعریف نکند.

تحلیل موقعیت دوم روایت: کنش گزار: حسادت و کینه توزی برادران نسبت به یوسف به دلیل توجه بیش از حد یعقوب به او: «اذ قالوا لئوسف وأخوه أحبُّ إلى آيينا منَّا ونحنُّ عُصبةٌ إنَّ أبانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (یوسف/۸). یعقوب به خاطر صورت زیبا و سیرت زیباتر یوسف، او را بی‌نهایت دوست می‌داشت و حتی یک ساعت از او جدا نمی‌شد. این معنا بر برادران بزرگترش گران می‌آمد و حسدِ ایشان را برمی‌انگیخت. **فاعل:** برادران حضرت یوسف، **هدف یا شیء ارزشی:** از بین بردن یوسف یا دور کردن او از سرزمین خود: «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهَ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» در آخر رأیشان بر پیشنهاد یکی از ایشان متفق شد که گفته بود باید او را در چاهی بیفکنیم تا کاروانیانی که از چاه‌های سر راه آب می‌کشند او را یافته و با خود ببرند. (یوسف/۱۰) کنش کنش گران؛ یعنی برادران، در این موقعیت داستان آن است که بعد از آن که تصمیم به قتل یوسف گرفتند، سرانجام در صحرا به پیشنهاد یکی از برادران او را در چاهی که بر سر راه کاروانیان قرار داشت می‌اندازند و در حالی که پیراهنش را به خون آغشته کردند، نزد پدر آمدند و گفتند یوسف را گرگ خورده است. **کنش پذیر** یا دریافت کننده: حضرت یوسف. **ضد کنش گر:** ندارد. **کنش یار:** هوای نفس یا نفس اماره برادران. چنان‌که از زبان حضرت یعقوب نیز به این امر اشاره شده است: «قال بل سوئلت لكم أنفسكم امراً جميلاً والله المستعان على ما تصفون». (یوسف/۱۸) یعنی نفس شما امری را بر شما تسویل کرده و شما را فریب داده است.»

تحلیل موقعیت سوم روایت: این موقعیت بعد از آن است که کاروانیان یوسف را از چاه بیرون کشیدند، به بهای اندک او را در بازار برده فروشان مصر فروختند و عزیز مصر او را خریداری کرد و به خانه برد. در همین زمان همسر عزیز مصر عاشق یوسف^(ع) می‌شود و بنای مرادده با او را می‌نهد و از او کامخواهی می‌کند و زمانی که زلیخا، یوسف^(ع) را به سوء قصد علیه خود متهم کرد، به لطف حق کودکی که در گهواره بود، بر برائت و پاکی یوسف گواهی داد و بدین وسیله خدا او را تبرئه کرد. (یوسف/۲۸، ۲۳، ۲۰)

کنش گزار: نیروی عشق. **فاعل:** زلیخا. **هدف یا شیء ارزشی:** رسیدن به عشق یوسف و معاشقه با او که برای رسیدن به این منظور، بعد از ورود یوسف (ع) به اتاق، درب‌ها را می‌بندد. «وَرَاوَدْتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (یوسف/۲۳) **کنش پذیر:** یوسف (ع).

کنش یار: هوای نفس و احساسات شهوانی او. **ضدکنش گر:** ندارد.

تحلیل موقعیت چهارم روایت: این موقعیت زمانی است که یوسف (ع) وارد زندان می‌شود و خواب دو تن از غلامان دربار که با او وارد زندان شده بودند را تعبیر می‌کند. یوسف به هنگام خلاصی یکی از آن‌ها که سمت ساقی‌گری دربار را داشت، از او خواست که او را نزد پادشاه یاد کند ولی شیطان این سفارش را از یاد او برد. بعد از آن که شیطان سفارش یوسف را از یاد آن غلام زندانی برد، دو سال بعد فرعون در خواب دید که هفت گاو چاق و خوش منظر از نهر بیرون آمدند، هفت گاو لاغر و بدترکیب که بر لب آب ایستاده بودند، آن هفت گاو چاق را خوردند. فرعون از خواب برخاست دوباره به خواب رفت ولی دوباره در خواب، هفت سنبله سبز و خرم و هفت سنبله باریک و باد زده پشت سر آن‌ها دید، و دید که سنبله‌های باریک، سنبله‌های خرم و سبز را خوردند. این بار فرعون به وحشت افتاد و تمامی ساحران مصر و حکمای آن دیار را جمع کرد تا خوابش را تعبیر کنند اما هیچ یک نتوانستند. در این موقع آن غلام هم‌بند یوسف که رئیس ساقیان دربار بود، به یاد یوسف افتاد و فرعون را از وجود معبری چون یوسف مطلع کرد.

کنش گزار: فرستنده یا تحریک کننده، خواب پادشاه اما اینکه فرعون این مطلب را در دو نوبت در خواب دید برای این بود که بفهماند این پیشامد نزد خدا مقدر شده و خداوند سریعاً آن را پیش خواهد آورد: «وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ» (یوسف/۴۳) **فاعل:** یوسف. **هدف یا شیء ارزشی:** نجات مردم مصر از قحطی و تهدید و تلف شدن. **کنش پذیر:** فرعون و مردم مصر. **ضدکنش گر:** شیطان. «وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ» (یوسف/۴۲) **کنش یار:** رئیس ساقیان که قبلاً با حضرت یوسف هم‌بند بود.

تحلیل موقعیت پنجم روایت: این موقعیت از روایت، زمانی است که پادشاه مصر از گفتار یوسف (ع) و از تعبیری که کرد تعجب نموده او را احترام کرد و عمارت و حکومت مملکت را در جمیع شئون به او

سپرد. مهر و نگین خود را هم به‌عنوان خلعت به او داد، پس از آن یوسف مشغول تدبیر امور در سال‌های فراخی و سال‌های قحطی شد. مملکت را به بهترین وجهی اداره نمود و مردم را از قحطی نجات داد. در همین زمان است که به مقام عزیزی مصر می‌رسد و بر اریکه سلطنت تکیه می‌زند. وقتی دامنه قحطی به سرزمین کنعان رسید، یعقوب (ع) به فرزندان خود دستور داد تا به سوی سرزمین مصر رهسپار شده، از آنجا طعامی خریداری کنند. فرزندان داخل مصر شدند و به حضور یوسف رسیدند، یوسف ایشان را شناخت ولی خود را معرفی نکرد. او با ترتیب نقشه‌ای به آن‌ها گفت؛ ما شما را جاسوس تشخیص داده‌ایم و شما را رها نمی‌کنیم تا برادر کوچکتان را بیاورید، آن وقت شما را در آنچه ادعا می‌کنید تصدیق نماییم. یوسف دستور داد خرجین‌هایشان را پر از گندم کرده، پول هر کدامشان را هم در خرجینش گذاشتند. فرزندان یعقوب به کنعان بازگشتند و ماجرا را برای پدر بازگو کردند. سپس دستورشان داد تا به نزد کنعان بازگشته، پیراهن او را هم با خود ببرند و به روی پدر بپندازند تا بینایی‌اش را به دست آورد. بعد از بازگشت برادران به همراه پدر و مادر، یوسف پدر و مادر را بر تخت نشانید. (یوسف/آیات ۴۳-۱۰۰) آن‌گاه یعقوب و همسرش به اتفاق یازده فرزندش در مقابل یوسف به سجده افتادند. یوسف گفت: پدرجان این تعبیر همان خوابی است که من قبلاً دیده بودم، پروردگار خوابم را محقق کرد. «وَرَفَعَ أَبُوتَيْبِهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (یوسف/۱۰۰)

کنش گزار یا فرستنده: شوق و اشتیاق و دلتنگی کنش‌گر؛ یعنی حضرت یوسف، برای رسیدن به وصال پدر و دیدن او. **کنش‌گر** اصلی یا فاعل: یوسف (ع). **هدف**: رسیدن به وصال دوباره پدر. **کنش پذیر**: برادران و خانواده حضرت یوسف. فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبُوتَيْبِهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مَعِيَ مِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ (یوسف/۹۹) وَرَفَعَ أَبُوتَيْبِهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (یوسف/۱۰۰)

ضد کنش‌گر: ندارد. **کنش‌یار**: بنیامین و عنایت خداوند. (یوسف/۶۳) فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أُخِيهِ ثُمَّ أَدْنَى أُمَّدَّانَ مُؤَدِّنًا لِيُنْفِخَ الْبُغْيَارَ مِنْكُمْ لَسَارِقُونَ (یوسف/۷۰) فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أُخِيهِ

ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أُخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (يوسف ۷۶)

در تحلیل موقعیت‌های روایت یوسف^(ع) نکاتی چند قابل توجه است که در ذیل به آن‌ها اشاره می‌شود:

۱-۱ کنش پذیر یا دریافت کننده، خود یاری‌گر دارد که در گیرودار مشکلات به او کمک می‌کند. به عنوان مثال آن‌گاه که زلیخا ادعا می‌کند که یوسف به سمت او دست درازی کرده است و او را متهم کرد به این که نسبت به وی قصد سوء کرده است، در همین موقع عنایت الهی یوسف^(ع) را دریافت و کودکی که در گهواره بود به برائت و پاکی یوسف گواهی داد و بدین وسیله در واقع خدا او را تبرئه کرد. «قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (یوسف، ۲۶) «وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ» (یوسف، ۲۷) همچنان‌که در موقعیت دوم روایت نیز، به لطف الهی کاروانیان به یاری کنش‌پذیر می‌آیند و او را از چاه بیرون می‌کشند و بازهم به یاری خدا و توجه خاص او به کنش پذیر، یوسف^(ع) را عزیز مصر خریداری می‌کند و روزگار او در عیش و نعمت سپری می‌شود.

۲-۱ - بسته به موقعیت‌های مختلف داستان یوسف، کنش‌گر همیشه مهم‌ترین شخصیت داستان؛ یعنی شخصیت یوسف نیست. اگرچه بدیهی است که اگر داستان را به طور کلی و بدون در نظر گرفتن این موقعیت‌ها، در نظر بگیریم کنش‌گر اصلی حضرت یوسف^(ع) است ولی در برخی موقعیت‌های داستان، یوسف^(ع) کنش‌پذیر یا مفعول است و سیر داستان به گونه‌ای پیش می‌رود که در موقعیت‌های مهم دیگر، نقش کنش‌گر اصلی و فاعلی دارد. هرچند این نوسان‌ها در طول روند این روایت وجود دارد ولی اگر در یک طرح کلی به روایت یوسف نظری بیفکنیم و بخواهیم الگویی برای شخصیت‌های داستان بر اساس کنش آن‌ها در نظر بگیریم، بی شک براساس کنش شخصیت‌ها، شخصیت اصلی و محوری به عنوان کنش‌گر، یوسف^(ع) است.

۳-۱ - در ابتدای ماجرای یوسف (دوران سختی و کودکی) به این دلیل که داستان در حال شکل‌گیری است و در پی زمینه سازی برای ماجراهای بعدی است و هنوز وارد قسمت اصلی و کلیدی خودش نشده، شخصیت یوسف مفعول و دریافت کننده است و به عنوان شخصیت کنش‌پذیر داستان مطرح است.

۴-۱ - در مورد حضور شخصیت‌های ضد کنش‌گر که مانع رسیدن کنش‌گر اصلی به اهدافش می‌شوند باید گفت؛ حضور این شخصیت‌ها و رویدادهای مربوط به آن‌ها در داستان یوسف به گونه‌ای است که

تماماً در جهت آماده کردن حضرت یوسف، برای برگزیده شدن و به تحقق پیوستن رؤیای اوست. به بیانی دیگر؛ «وقتی خدا کاری را اداره کند، می‌تواند آن را حتی به دست مخالفین آن کار، پیاده کند، تا روشن شود که انسان پاک و با ایمان، تنها نیست و اگر تمام جهان به نابودی او کمر ببندند تا خدا نخواهد تار مویی از سر او کم نخواهد شد.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج ۹: ۳۲۱)

۵-۱ - ذکر این نکته ضروری است که با در نظر گرفتن ساختار کلی داستان حضرت یوسف (ع) و بدون در نظر گرفتن موقعیت‌های متفاوت داستان، باید یک الگوی واحد کنشی را برای این روایت در نظر گرفت؛ بدین ترتیب که **کنش‌گزار**: بخشی از شخصیت یوسف (ع)؛ یعنی همان ناخودآگاه اوست که به امر خداوند به صورت رؤیا بر او ظاهر شده است. **کنشگرِ فاعل**: یوسف (ع) **هدف**: یا همان شیء ارزشی که کنش‌گر به سمت آن می‌رود، آگاه گرداندن یوسف از آینده درخشانی است که در انتظار اوست. یا با توجه به تعبیر یعقوب (ع)، دستیابی به مقام‌های بزرگ معنوی و مادی است که به وسیله خواب به یوسف بشارت داده شده است؛ یعنی همان مقام والای پیامبری و برگزیده شدن او. **کنش‌پذیر**: ذی نفع، دریافت‌کننده یا کسی که از کنش کنش‌گر سود می‌برد، خانواده حضرت یوسف (ع)، پادشاه و مردم مصر هستند. **ضدکنش‌گر**: یا رقیب، در درجه اول برادران یوسف‌اند که به دلیل محبت بیش از حد پدر به یوسف، نگران و خشمگین‌اند و آتش‌کینه و حسادت در دلشان روشن می‌شود. در درجه دوم همسرفرعون مصر که سبب زندانی شدن یوسف می‌شود و در آخر، شیطان که سبب فراموش کاری زندانی هم‌بند یوسف (ع) می‌شود. **کنش‌یار**: یا همان یاری‌گر، در درجه نخست، حضرت یعقوب است که از همان ابتدا که یوسف خواب را برایش تعریف می‌کند، با آگاهی از مفهوم و تعبیر خواب، یوسف را راهنمایی می‌کند که خوابش را برای برادران تعریف نکند. در درجه دوم، شهادت کودک در گهواره به امر خداوند است که سبب تبرئه یوسف (ع) می‌شود. در آخر داستان، برادر یوسف؛ یعنی بنیامین که در نقشه‌ای که یوسف برای به حضور آوردن پدر می‌کشد، با او همکاری می‌کند. براین اساس شخصیت‌های داستان یوسف (ع) در جدول صفحه ۱۷ پژوهش، مطابق همین الگو ذکر شده است.

۲- داستان حضرت ابراهیم (ع) (ابراهیم در قربانگاه)

در سوره صافات (آیات ۱۰۲-۲۸۲)، حضرت ابراهیم (ع) بعد از ادای رسالت خویش در بابل، از آن‌جا هجرت کرد و نخستین تقاضایش از خداوند این بود که فرزند صالحی به او عطا فرماید؛ زیرا تا آن روز صاحب فرزندی نشده بود. در آیه ۱۰۱ سوره صافات، خداوند دعای ابراهیم را استجاب می‌کند

و او را به نوجوانی حلیم و بردبار و پراستقامت بشارت می‌دهد. سرانجام طبق بشارت الهی فرزند ابراهیم متولد شد، دوران طفولیت خود را پشت سر گذاشت و به سن نوجوانی رسید، به گفته جمعی از مفسران زمانی که اسماعیل (ع) سیزده ساله بود، ابراهیم (ع) خواب عجیب و شگفتی می‌بیند که بیان-گر شروع یک آزمایش بزرگ بود. او در خواب دید که باید به امر الهی فرزند یگانه‌اش را با دست خود قربانی کند و سر ببرد. ابراهیم (ع) وحشت زده از خواب بیدار شد؛ چراکه می‌دانست که خواب پیامبران واقعیت دارد و از وسوسه‌های شیطانی دور است، اما با این حال دو شب دیگر همان خواب تکرار شد که تأکیدی بود بر لزوم این امر و فوریت آن و برای ابراهیم کمترین شکی باقی نماند که این فرمان قطعی خداست. ابراهیم (ع) ماجرای خواب را برای فرزندش گفت و جویای نظر او شد: «فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى .» (صافات/ ۱۰۲) اسماعیل با صراحت به پدر گفت: «قَالَ يَا أَبَتِ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» (همان) «هر دستوری که به تو داده است اجرا کن.» حضرت ابراهیم که مقام تسلیم فرزند را دید، صورت فرزند را برخاک نهاد و کارد را به حرکت درآورد و با سرعت برگلوی فرزند گذارد، اما کارد برنده در گلوی فرزند کمترین اثری نگذاشت. در این هنگام پروردگار به او ندا داد که ای ابراهیم! آنچه را در خواب مأموریت یافتی، انجام دادی؛ چراکه ابراهیم آنچه در توان داشت در زمینه ذبح فرزند انجام داد و آمادگی روحی خود را در این زمینه از هر جهت به ثبوت رسانید. خداوند خطاب به ایشان می‌فرماید: «قَدْ صَدَقْتَ الرَّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» همانا خوابت را تحقق بخشیدی، ما این‌گونه نیکوکاران را جزا و پاداش می‌دهیم. (صافات/ ۱۰۵) برای تکمیل برنامه ابراهیم، خداوند قوچی بزرگ فرستاد تا ابراهیم (ع) به جای فرزند قربانی کند و بدین ترتیب ابراهیم از عهده این آزمایش الهی به‌خوبی برآمد. از آن‌جا که امتحان ابراهیم، یکی از بزرگ‌ترین امتحانات در طول تاریخ بود- امتحانی که هدفش این بود تا قلب او را از مهر و عشق غیر خدا تهی کند و عشق الهی را در سراسر قلب او پرتو افکن سازد- طبق بعضی روایات، شیطان به تکاپو افتاد تا با طرق مختلف کاری کند که ابراهیم از این میدان پیروزمند بیرون نیاید. گاه به سراغ هاجر، مادر اسماعیل می‌رفت تا کاری کند مانع این عمل ابراهیم شود. گاه به سراغ اسماعیل رفته، او را وسوسه می‌کرد تا از قربانی شدن سرباز زند و گاه به سراغ ابراهیم می‌آمد و به او می‌گفت خوابی که دیده شیطانی است و بهتر است اطاعت شیطان نکند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج ۱۹: ۱۲۴)

تحلیل روایت ابراهیم^(ع) در قربانگاه: فرستنده یا کنش‌گزار: در واقع باید گفت؛ ابر یاری‌گر این داستان، خداوند است که قصد آزمون حضرت ابراهیم را داشته است «... اَنَا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ اِنْ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ.» (صافات/ ۱۰۵ و ۱۰۶) امتحانی که هدفش این بود تا قلب ابراهیم را از مهر و عشق غیرخدا تهی کند و عشق الهی را در سراسر قلب او پرتو افکن کند. ولی با توجه به ساخت و بافت داستان، نیرویی که کنش‌گر (فاعل) را به دنبال هدف می‌فرستد، بخشی از شخصیت حضرت ابراهیم یا همان ناخودآگاه اوست که به امر الهی درخواب به او ابلاغ شده بود که باید فرزندش را قربانی کند. فاعل: ابراهیم (ع). هدف یا شیء ارزشی که کنش‌گر به دنبال آن است، اطاعت از اوامر الهی و جاری ساختن حکم خداوند مطابق آنچه در رؤیا دیده بود که باید مأموریت عالم رؤیا را در عالم واقعیت به تحقق برساند. پس هدف عشق به خدا و قربانی کردن اسماعیل (ع) به منظور اطاعت مطلق از فرمان حق است. هدف، پیکار بزرگ با نفس و چشیدن لذت تسلیم و رضا است. کنش‌پذیر: اسماعیل (ع). ضدکنش‌گر: شیطان. طبق بعضی روایات شیطان به تکاپو افتاد، کاری کند تا ابراهیم و خانواده اش را وسوسه کند و او را از انجام این عمل بازدارد ولی موفق نشد. کنش‌یار: خداوند چون زمانی که خداوند، ابراهیم را سراپا تسلیم امر خود دید و مشاهده کرد که نیکی را به حد اعلا رسانیده، ذبح عظیمی را فدای او کرد. «... و فديناهُ بذبحٍ عظيم.» (صافات/ ۱۰۷)

نکته شایان ذکر در تحلیل دو داستان حضرت یوسف (ع) و حضرت ابراهیم (ع)، آن است که هر دو روایت، با خواب عجیب و پرمعنی آغاز می‌شوند. باید افزود که «خواب‌های انبیاء هرگز خواب شیطانی، یا مولود فعالیت قوه واهمه نیست؛ بلکه گوشه‌ای از برنامه نبوت و وحی آنهاست. به تعبیر دیگر ارتباط انبیاء با مصدر وحی، با اشکال گوناگون است مثل القاء به قلب، دیدن فرشته وحی، شنیدن امواج صوتی که به فرمان خدا ایجاد شده و گاه از طریق خواب است؛ بنابراین در خواب‌های آنها هیچ‌گونه خطا و اشتباهی رخ نمی‌دهد و آنچه در خواب می‌بینند درست همانند چیزی است که در بیداری می‌بینند. بنابر تصریح قرآن و نظر فلاسفه روحی، پاره‌ای از خواب‌ها انعکاسی از آینده دور یا نزدیک می‌باشد. همانند خواب حضرت یوسف در سوره یوسف (ع)، خواب حضرت ابراهیم (ع) در سوره صافات و رؤیای پیغمبر (ص) که در سوره فتح به آن اشاره شده است که همه آنها از حوادث آینده پرده برداشته است.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج ۱۹: ۱۲۲؛ همان، ج ۱۹: ۳۱۱)

۳- داستان حضرت یونس (ع)

قصه یونس (ع) و قوم توبه کارش در سوره‌های، صافات (۱۳۹-۱۴۸)، انبیاء (۸۷-۸۸)، یونس (۹۸) و قلم (۴۸-۵۰) آمده است. قوم کافر یونس (ع) با مشاهده نشانه‌ای از عذاب الهی بیدار شدند و توبه کردند و خدا آن‌ها را مشمول الطاف خویش قرار داد و از برکات مادی و معنوی بهره‌مند نمود «فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ غِظَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَوهِ الدُّنْيَا وَ مَعَنَاهُمْ إِلَى حِينٍ» (یونس/۹۸) حتی یونس را به خاطر ترک اولایی که به خاطر تعجیل در مهاجرت از میان این قوم انجام داد، گرفتار مشکلات و ناراحتی کرد. روایت قرآن از این قرار است که زمانی که قوم یونس (ع) تسلیم دعوت او نشدند و یونس از آن‌ها مأیوس شد، تصمیم گرفت آن‌ها را نفرین کند و هنگامی که موعد عذاب نزدیک شد، یونس با خشم از میان آن‌ها بیرون رفت. «إِذْ أَتَى إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ» (صافات/۱۴۰) او بر کشتی پرجمعیتی سوار شد و به دلیل سنگینی بار کشتی سرنشینان تصمیم گرفتند برخی افراد را داخل دریا بیندازند و قرعه به نام یونس افتاد و او طعمه ماهی دریا شد. «فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ فَالْتَمَعَهُ أَحْوَتْ وَ هُوَ مَلِيمٌ» (صافات/۱۴۱ و ۱۴۲) یونس خیلی زود متوجه ماجرا شد و رو به درگاه حق آورد و از ترک اولی خویش استغفار کرد. «وَ ذَآلَنُونَ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَإِلَهِ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَ...» (انبیاء/۸۷ و ۸۸) یونس به امر خداوند در یک سرزمین خشک و خالی از گیاه افکنده شد و خداوند کدوئینی با برگ‌های پهن و مرطوب برایش رویاند و بعد از آن که سلامتی خود را بازیافت به سوی قوم خود بازگشت.

تحلیل داستان یونس (ع): مشارکینی که در داستان حضرت یونس (ع) دارای ویژگی فردیت هستند و به کنش‌گر یا شخصیت تبدیل شده‌اند، بدین قرارند: **کنش‌گزار:** تعجیل یونس (ع) در مهاجرت از میان قوم خود با حالتی از خشم و غضب «وَ ذَآلَنُونَ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ...» (انبیاء/۸۷) «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُكِنِّ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ» (قلم/۴۸) **فاعل:** حضرت یونس (ع) **کنش‌پذیر:** قوم حضرت یونس (ع) **هدف یا شیء ارزشی:** دعوت مردم به توحید و مبارزه با بت‌پرستی **ضدکنش‌گر:** تعصب و تقلید کورکورانه قوم و **کنش‌یار:** مرد عابد، تسبیحات و استغفار حضرت یونس (ع). «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمَسِيحِينَ، لَلَبَثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ.» (صافات/۱۴۴ و ۱۴۵) و یاری و لطف خداوند که دوبار پس از مهاجرت حضرت یونس، شامل حال او شد؛ نخست این که به ماهی فرمان تکوینی دارد که

کمترین آزاری به بنده‌اش یونس نرساند، هیچ استخوانی را از او و هیچ پیوندی را از او قطع نکند و او را در ساحلی از دهان بیرون افکند. در روایتی آمده است: «أوحى الله الى الخوت لاتكسر منه عظماً ولا تقطع له وصلاً» (فخررازی، ۱۳۷۱، ج ۲۵: ۱۶۵) و بار دیگر زمانی است که وقتی یونس (ع) چون جوجه نوزاد ضعیف و بی بال و پر، از زندان شکم ماهی خلاص شد، به امر خدا، کدوئینی در ساحل برای یونس (ع) رویانده شد تا در زیر برگ‌های پهن و مرطوب آن از گزند آفتاب و حشرات در امان باشد. «فَبَدَّنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ سَقِيمٌ وَ أَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ.» (صافات/ ۱۶۶ و ۱۴۷)

۴- داستان حضرت ایوب (ع): زندگی حضرت ایوب (ع)، درس مقاومت در برابر مشکلات و دعوت به پایمردی است که در سوره های ص ۴۰-۴۴، نساء ۱۶۳، و انعام ۸۴ آمده است. شرح ماجرای ایوب (ع) به تفصیل در قرآن نیامده است ولی در کتب معروف حدیث و در تفاسیر ماجرای او بدین گونه نقل شده است که ایوب (ع) به دلیل شکر نعمت فراوان مورد آزمایش الهی قرار گرفت و دچار رنج و عذاب شد. اموال سرشار، زراعت، گوسفندانش و همچنین فرزندانش از بین رفتند، جسمش نیز دچار بیماری جانکاهی شد و خانواده و اصحابش او را ترک کردند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج ۱۹: ۲۹۳-۲۹۸) ولی نه تنها از مقام شکر ایوب کاسته شد بلکه افزوده شد. روزی جمعی از راهبان بنی اسرائیل به دیدنش آمدند و به او گفتند: تو چه گناهی کرده‌ای که به این عذاب الیم گرفتار شده‌ای، این پرسش قلب ایوب را شکاند ولی رشته صبر از کف نداد. چو ایوب (ع) از عهده امتحانات الهی به خوبی برآمد، خداوند بار دیگر درهای رحمتش را بر روی این بنده صابر و شکیب گشود و نعمت های از دست رفته را یکی پس از دیگری به او ارزانی داشت.

کنش گرِ فاعل: ایوب (ع) **کنش گزار:** صفت شاکری و صابری ایوب (ع)؛ چراکه ایوب (ع) بسیار شاکر بوده و همین مسأله سبب شد در بوته آزمایش قرار بگیرد. در کتب احادیث از قول امام صادق (ع) آمده است که ایوب (ع) به دلیل شکر نعمت گرفتار مصائب عظیم شد؛ زیرا شیطان به پیشگاه خدا عرضه داشت که اگر ایوب را شاکر می بینی، به دلیل نعمت فراوانی است که به او داده‌ای، مسلماً اگر این نعمت‌ها از او گرفته شود، او هرگز بنده شکرگزاری نخواهد بود. خداوند برای این که اخلاص ایوب (ع) را به همگان نشان دهد و الگویی برای جهانیان قرار دهد که به هنگام «نعمت» و «رنج» هردو شاکر و صابر باشند، به شیطان اجازه داد، که بر دنیای او مسلط شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج ۱۹: ۲۹۳) **ضد کنش گر:** شیطان و وسوسه‌های شیطانی، «واذکر عبدنا ایوب اذ نادى رَبَّهُ اَنى مَسْنى الشَّيْطَان بِنُصْبٍ و

عذاب» (ص/۴۱) و بلاها و درد و رنج‌هایی که بر ایوب (ع) آمد از جمله؛ بیماری و رنجوری واز بین رفتن سلامتی، مردن فرزندان، از بین رفتن اموال سرشار، زراعت، گوسفندان هدف یا شیء ارزشی: طاعت الهی و ثبوت دو صفت شاکری و صابری برای حضرت ایوب. کنش پذیر: یا کسی که از کنش کنش‌گر سود می‌برد، ایوب (ع) است. کنش یار: همسر ایوب (ع) و خداوند که سرانجام درهای رحمت خویش را بر ایوب (ع) گشود «...إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (ص/۴۴ و ۴۵) و تمام چیزهایی را که از او گرفته بود، به او باز گرداند از جمله؛ سلامتی، «ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ» (ص/۴۲) خانواده و مال و اموال او را. یکی از ویژگی‌های الگوی کنش‌گرها این است که در این الگو، هریک از کنش‌گرها می‌توانند به‌طور همزمان جایگاه‌های متفاوتی را در روایت داشته باشند. برای نمونه فاعل می‌تواند به عنوان عامل تحریک‌کننده یا گیرنده عمل کنند و از سوی دیگر، شیء ارزشی می‌تواند به عنوان مفعولِ چندین فاعل عمل کند. در داستان حضرت ایوب (ع) نیز کنش‌گر فاعل همزمان، نقش گیرنده یا کنش پذیر را ایفا می‌کند.

جدول تحلیل شخصیت‌های داستان‌های قرآنی براساس نظریه کنشی گریماس

نام داستان	کنشگر فاعل	شیء ارزشی	کنش گزار	کنش پذیر	ضدکنش گر	کنش یار
داستان حضرت یوسف (ع)	یوسف (ع)	آگاه کردن یوسف از آینده درخشان و بشارت مقام مادی و معنوی	بخشی از شخصیت یوسف (ع) یا ناخودآگاه او	خانواده یوسف پادشاه و مردم مصر	برادران یوسف، همسرفرعون، شیطان	یعقوب (ع)، زندانی هم بند یوسف (ع) و بنیامین
داستان حضرت ابراهیم (ع)	ابراهیم (ع)	پیکار بزرگ با نفس و چشیدن لذت تسلیم و رضا	بخشی از شخصیت ابراهیم (ع) یا ناخودآگاه او که به امر الهی در خواب به او ابلاغ شد.	حضرت اسماعیل (ع)	شیطان	خداوند که ذبح عظیمی را برای ابراهیم (ع) فرستاد.
داستان حضرت یونس (ع)	یونس (ع)	دعوت مردم به توحید و مبارزه با بت پرستی	تعجیل یونس (ع) در مهاجرت از میان قوم	قوم حضرت یونس (ع)	تعصب و تقلید کورکورانه قوم	مرد عابد، تسبیحات و استغفار حضرت یونس (ع)
داستان حضرت ایوب (ع)	ایوب (ع)	طاعت الهی و تقرب به او	دو صفت شکوری و صبوری	حضرت ایوب (ع)	شیطان	همسر ایوب و عنایت پروردگار

نتیجه

به عنوان نتیجه تحقیق باید گفت؛ با توجه به تحلیل‌های انجام شده در داستان‌های قرآنی (داستان یوسف(ع)، ابراهیم(ع)، یونس(ع) و ایوب(ع) براساس نظریه گریماس، تقابل‌ها جنبه بنیادین دارند و در سایه درک این تقابل‌هاست که می‌توان ساخت ساختار متن را درک کرد؛ از این روی الگوی جهان شمول گریماس بر روایت‌های قرآنی قابلیت انطباق دارد. در این داستان‌ها، کنش‌گر اصلی همان فاعل یا قهرمان است که مورد توجه و عنایت خداوند(امدادهای غیبی و درایت و فراست خود انبیاء) است و به هدف خود می‌رسد. در داستان یوسف(ع) بسته به موقعیت‌های مختلف، کنش‌گر فاعل همیشه شخصیت یوسف نیست بلکه در برخی موقعیت‌های داستان، یوسف(ع) کنش‌پذیر یا مفعول است و سیر داستان به گونه‌ای پیش می‌رود که در موقعیت‌های مهم دیگر، نقش کنش‌گر اصلی و فاعلی دارد. براین اساس با توجه به شأن حضرت یوسف، او خود به عنوان کنش‌پذیر یا دریافت‌کننده، یاری‌گرانی دارد؛ مثل گواهی به برائت و پاکی یوسف(ع) از زبان کودکی که در گهواره بود. یا زمانی که به لطف الهی توسط کاروانیان از چاه بیرون می‌آید. در ماجرای ابراهیم(ع) و یونس(ع) نیز شخصیت‌هایی هستند که کنش‌پذیر را یاری می‌کنند که البته تمامی کمک‌ها بنا برخواست و اراده الهی است. در داستان حضرت ایوب(ع)، به دلیل حضور یک مشارک درونی که همان جدال ایوب(ع) با نفس خویش برای ثبوت در صفات صابری و شکوری است، کنش‌گر فاعل، نقش شخصیت کنش‌پذیر را نیز برعهده دارد. در خاتمه باید گفت از آن‌جا که طرح این نمونه از نظریه الگوی کنشی گریماس، زمینه‌ای برای تعمیم آن به دیگر داستان‌های قرآن است؛ براین اساس پیشنهاد می‌شود دیگر حکایات قرآنی نظیر داستان‌های مربوط به ابراهیم(ع)، داستان یونس(ع)، داستان سلیمان(ع) و ... براساس همین الگو توسط محققان و علاقمندان نقد و بررسی شود. و دیگر آن که داستان‌های قرآنی و عناصر آن با قصص تورات، به صورت تطبیقی نقد و بررسی شود.

منابع

کتاب

قرآن کریم

۱. اخوت، احمد، (۱۳۷۱)، دستور زبان داستان، اصفهان، نشر فردا.
۲. اسکولز، رابرت، (۱۳۷۹)، درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات، ترجمه فرزانه طاهری، تهران، آگاه.
۳. پراپ، ولادیمیر، (۱۳۶۸)، ریخت شناسی قصه، ترجمه کاشگیر، تهران، نشر روز.
۴. خلف‌الله، محمد احمد، (۱۹۹۹ م)، الفن القصص فی القرآن، چاپ چهارم، موسسه الانتشار العربی.
۵. ریمون کنان، شلومیت، (۱۳۸۷)، روایت داستانی، بوطیقای معاصر، ترجمه ابوالفضل حرّی تهران، نیلوفر.
۶. سلدن رامن و دیگران، (۱۳۸۴)، راهنمای نظریه ادبی معاصر، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو.
۷. شیخ امین، بکری (۱۹۹۴ م)، نظریه تصویر الفنی فی القرآن، در العلم الملايين، العربی.بیروت.
۸. فخررازی، محمد بن عم (۱۳۷۱)، تفسیر کبیر، ترجمه علی اصغر حلبی، تهران: اساطیر.
۹. قطب، سید (بی تا)، التصوير الفنی فی القرآن، داراشروق، بیروت.
۱۰. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، (۱۳۷۷)، «تفسیر نمونه»، جلد نهم و نوزدهم، چاپ شانزدهم، دارالکتاب الاسلامیه، تهران.

مقالات

۱۱. حبیبی علی اصغر، مجتبی بهروزی و ابراهیم خلیفه (۱۳۹۱)، «واکاوی مؤلفه‌های روایی داستان‌های قرآن کریم»
۱۲. دو فصلنامه تخصصی پژوهش‌های میان رشته‌ای قرآن کریم. سال دوم. شماره دوم، تابستان و پائیز، ص ۴۹-۳۷.
۱۳. خادمی، نرگس و ابوالقاسم قوام، «شخصیت کنیزک در مثنوی معنوی»، فصلنامه علمی-پژوهشی نقد ادبی، س ۴، ش ۱۳ بهار، صص ۱۳۹۰، صص ۹۱-۱۱۵.
۱۴. فاطمی، سیدحسین و مریم ڈر پر، (۱۳۸۸)، «ساز و کار شخصیت‌ها در خسرو و شیرین نظامی» (ادبیات و علوم انسانی سابق)، جستارهای ادبی مجله علمی-پژوهشی، شماره چهارم، صص ۵۴-۷۷.

15. Greimas, A. J. (1983). Stractal semantics: An Attempt at a Method.

16. ebraksa Press.

17. Todorov T. (1969). Grammaire du DecPublished by University of Nameron paris: moutan

18. Toolan, m (2001). Narrative critical linguistic introduction. London and new York : Rutledge.